

عزت آهنگر

فرار از مادر میهن

ای فراری تو بگو از چه گریزان شده ای ؟
غرق در آتش هجران عزیزان شده ای
ای فراری تو بگو راست چرا تر سیدی ؟
از چه صیاد خبیثی تو هراسان شده ای ؟
رنگ سرخ بود ترا مایه صد عشق وفا
رنگ سبز سمبول روئیش و شکوه گلها
مگر این سرخی نا خواسته زجر آورشد
سبز بر بام هوس پرچم صد لشکر شد
تو به امید و هدفمند روان سوی نگار
تا که بینی بسرا پرده معشوق دیار
گل عشق سنبل آزادی میهن روید
خلق از بند رها گشته و حکمت جوید
بلبل شیفته دامن یاران بودی
گل نو خاسته باغ بهاران بودی
تا که در مزرع علم و هنرش آئی کار
غرق آموزش و اندیشه انسان بودی
شب روزت به تمنای رخ آزادی
همه ی تازه جوانی برهی آبادی
همه ذهنت شده بود غرق تمنای وصال
رشته محکم عشقت شده بودند پرو بال
لیک آن لحظه دگر شحنه وتیر

آمد از زادگهی پتر کبیر
رنگ او سرخ مگر ریشه سیاه
زده سیلی برخ ایده ماه
آنکه بود تکیه گه خلق جهان
مار آستین شد و کرد چهره عیان
زهر پاشید به اندیشه پاکان زمان
کرد آشفته دل و ذهن و ستمها پنهان
همه افسرده و حیران به او میدیدند
عمل زشت و فجیعش به وطن میشنیدند
آتشی بر دل صحرا و چمن شعله کشید
شعله زد ریشه اشجار کهن خلق بدید
تیره شد روز، شب تار آمد
رنگ خون بر درو دیوار پدیدار آمد
بایدش رفت بکوه و برزن
چاره یافت به ضد دشمن
سالها جنگ و گریز
دشمنان رنگ به رنگ
پر زستیز
دست در دست یزید و چنگیز
کوه آتش بسر مام وطن باریدند
تن خلق میهن بنوک برچه و تیر دریدند
ابر آتشیاران ، برمسیر یاران
شعله زد خرمن هستی مرا این باران
آخر این وحشت و ذولانه هراسانم کرد

از دل لانه ویرانه گریزانم کرد .

فرار از مادر میهن چه حاصل

بزیر بیرق دشمن چه حاصل

شکسته روح و جسمم درد هجرت

بنوک تیر اهریمن چه حاصل
